

سرشناسه	محمد صدیق منشاوی
عنوان قراردادی	: تاریخ، زندگی عمر بن عبدالعزیز (رض)
عنوان و نام پدیدآور	: ۱۰۱ قصه از زندگی عمر بن عبدالعزیز، محمد صدیق منشاوی
مشخصات نشر	: تیرت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۱ ج
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۲۵-۹
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
یادداشت	: فارسی
موضوع	: زندگی‌نامه‌ی حضرت عمر بن عبدالعزیز (رض)
شناسه افزوده	: نورمحمد نورمحمدی (مترجم)
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ۲۰۴۳۶ ج ۲۰۵/م ۱۲۱
رده بندی دیویی	: ۲۱۱/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۶۰۴۴۱



- * نام کتاب: ۱۰۱ قصه از زندگی حضرت عمر بن عبدالعزیز (رض)
- * مؤلف: استاد محمد صدیق منشاوی
- * مترجم: مولوی نورمحمد نورمحمدی
- * ناشر: شیخ الاسلام احمد جام
- * نوبت چاپ: اول ۸۹
- * شمارگان: ۵۱۱۱ نسخه
- * قطع: رقی
- * صفحات: ۱۵۲ ص
- * قیمت: ۱۳۰۰ تومان
- * شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۲۵-۹
- * تلفن مرکز پخش: ۰۵۲۸-۲۲۲۵۲۳۸-۲۲۲۴۴۷۱
- * چاپخانه: دقت (خط ۶) ۳۱۲۵۰۵۲

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر می‌باشد

۱۰۱ قصه از زندگی

حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی اللہ عنہ

مؤلف : استاد محمد صدیق منشاوی

مترجم : نور محمد نور محمدی

جامعة الاحناف تايباد

فهرست

صفحه

عنوان

۹		مقدمه مترجم
۱۴		آغاز سخن
۱۸		دختر زن شیر فروش
۲۰		تراشیدن موهای سر نوجوان
۲۱		نوجوانی خدا ترس
۲۲		مردی که خلیفه را دشنام داد
۲۳		دوستی بین سعید و ولید
۲۴		عمر بن عبدالعزیز و امام زین العابدین
۲۶		وصلک الله
۲۸		خیر من و بدبختی شما
۳۰		رعیت امروز تو، مدعیان تو در روز قیامت اند
۳۱		عمر بن عبدالعزیز خلیفه مسلمین گردید
۳۳		عمر بن عبدالعزیز پیامبر را در خواب دید
۳۴		اسب های دارالخلافه
۳۵		عمر بن عبدالعزیز گریه می کند
۳۷		زیورات فاطمه همسر عمر بن عبدالعزیز
۳۹		من بهترین شما نیستم
۴۰		گرگ و میش در کنار هم
۴۱		برای احیای حق با ما همکاری کنید

- بی علاقه گی به دنیا ۴۲
- نصیحت خواهی عمر بن عبدالعزیز ۴۳
- امام حسن بصری :
- اگر تو به راه راست حرکت کنی ۴۴
- گفتگوی پدر و پسر:
- تو خوابی و رعیت جلوی در منتظرند !؟ ۴۶
- نصیحت گرامین ۴۸
- برکناری خالد بن ریان ۵۰
- برگرداندن مظالم حجاج بن یوسف به بیت المال ۵۱
- مردم بر دین حاکم هستند ۵۲
- توکل به خدا ۵۳
- مردی که خلفاء او را رد نمی کردند ۵۴
- گفتگوی عمر بن عبدالعزیز با فرزند سلیمان بن عبدالملک
- و شفقت امیرالمؤمنین نسبت به او ۵۶
- مرگ را در کنار سرت قرار بده ۵۸
- سابق شعر می گوید و عمر می گیرد ۵۹
- به پرده پوشی خدا فریفته نشوید ۶۱
- داستان کودک و سیب ۶۲
- رغبت داشتن عمر بن عبدالعزیز به آخرت ۶۳
- فرمانروایی که یک دینار ندارد ۶۴
- بهترین اهل زمان خود ۶۵
- انگشت را بفروش و پولش را صدقه کن ۶۶
- در خزانه را برای زیاد باز کنید ۶۸

- روزی که مردم همچون پروانه ها (حیران و سرگردان) می گردند ... ۶۹
- محبت عمر بن عبدالعزیز با سیدنا علی رضی الله عنهما ۷۱
- جگرم را پاره کردی ۷۳
- قاطر را خسته کردی؟! ۷۴
- عمر بن عبدالعزیز به کنیزش خدمت می کند ۷۵
- چه کسی از همه احمق تر است ۷۶
- صحبت کن طلاقى واقع نمى شود ۷۷
- مردی که نزد عمر بن عبدالعزیز شکایت می کند ۷۸
- خداوند در باره ی من روز قیامت از تو سؤال خواهد کرد ۸۰
- والی شما در آذربایجان به من ظلم کرده است ۸۱
- حاکم مصر و دیوار خانه ۸۲
- چرا عمر گریه می کند ۸۳
- عمر بن عبدالعزیز احوال رعیت را بررسی می کند ۸۴
- دواخگر آتش ۸۵
- دستور بازداشت و جلوگیری از اعدام ۸۵
- زنیل خرما ۸۷
- محبت با پیامبر صلی الله علیه وسلم ۸۸
- کمک کردن به فقراء و محروم کردن شاعران ۸۹
- خداوند محمد را دعوتگر فرستاده است ۹۲
- عمر بن عبدالعزیز و اويس قرنی ۹۳
- رعیت، خصومتگران روز قیامت! ۹۴
- چرا گریه؟! ۹۶
- امیرالمومنین چراغ را تعمیر می کند ۹۸

- عمر بن عبدالعزیز دوست دارد که همسرش ... ۹۹
- آزمودن زمامداران ۱۰۰
- عمر بن عبدالعزیز :
- برای ساختن منزل حتی دو خشت هم ... ۱۰۲
- لشکری که تو در آن باشی خدا پیروز نمی کند ۱۰۳
- لباس عمر بن عبدالعزیز ۱۰۳
- پرده خانه کعبه و شکم های گرسنه ۱۰۴
- بردباری بزرگان ۱۰۵
- عزت عمر بن عبدالعزیز در نزد اهل کتاب (یهود و نصاری) ۱۰۶
- عمر بن عبدالعزیز در حضور قاضی دادگاه ۱۰۷
- برگرداندن حقوق دیگران ۱۰۹
- دوست ندارم خدا را در حالی ملاقات کنم ... ۱۱۱
- عسلها را برای ما فاسد کردی ۱۱۲
- شهر را با عدالت آباد کن ۱۱۳
- پاکسازی شهرها ۱۱۴
- داستان امیرالمؤمنین و کنیز ۱۱۵
- خاموش شدن آتش با اشک ۱۱۸
- هنگام عصبانیت کسی را شکنجه نمی کرد ۱۱۷
- زبان خود را آلوده نمی کنم ۱۱۸
- گمشدن یک دینار ۱۱۹
- آزاد کردن غلام ۱۲۰
- مثل حجاج عمل نکن ۱۲۱
- اموال زکات ۱۲۲
- امیرالمؤمنین و هوس سب خوردن ۱۲۳

۱۲۴		پسرک دانا
۱۲۵		شب را چگونه سپری می کرد
۱۲۶		گرفتن حق ضعیفان
۱۲۷		دعا کن خدا مرا بمیراند
۱۲۹		سم نوشاندن عمر بن عبدالعزیز
۱۳۰		عمر بن عبدالعزیز و یهودی
۱۳۱		پیشنهاد دفن در جوار پیامبر اکرم ﷺ
۱۳۲		پیراهن عمر بن عبدالعزیز
۱۳۳		عمر بن عبدالعزیز فرزنداناش را فقیر می گذارد
۱۳۵		وصیت شما چیست؟
۱۳۷		وصیت عمر بن عبدالعزیز در بستر مرگ
۱۳۸		تایید حکم عمر بن عبدالعزیز در زمان خلافت هشام
۱۳۹		با وفات عمر بن عبدالعزیز گرگها جری و بی باک شدند
۱۴۰		نامه ای که برگشت ندارد
۱۴۳		بد گویی و تهمت به عمر بن عبدالعزیز
۱۴۵		نیرنگ با خدا
۱۴۷		اثر کار خیر در بین فرزندان
۱۴۸		داستان اسیر و پادشاه روم
۱۵۰		مرد صالح مرد
۱۵۲		گریه مردم



مقدمه متوجه:

امیرالمؤمنین عمر بن عبدالعزیز از شخصیت های بزرگ اسلامی و تاریخی بشمار می رود که با ایمان و اخلاص و ادب کامل، دوران زندگی اش را سپری نمود.

مقام و شخصیت این مرد خدا برتر از آن است که در یک کتاب خلاصه شود اما در این کتاب باقطره هایی از اقیانوس بیکران زندگی آن حضرت آشنا می شویم و با همین کتاب مختصر، به خوبی پی خواهیم برد که ایشان از چه شخصیت ذاتی و عظمت فطری برخوردار بوده و برای پیشرفت دین مبین اسلام و تقویت مسلمانان و ترویج عدالت واقعی چه کارهای بزرگی را انجام داده

است. در حقیقت عدالت در دوران خلافت ایشان نماد واقعی و روح عدالت اسلامی بود.

این شخصیت بزرگ همانطور که در زمان حیاتش مظلوم و ساده زیست بود، متأسفانه بعد از وفاتش نیز آنطور که باید، مورد توجه نویسندگان قرار نگرفت. بویژه در زبان فارسی به ندرت مطلبی در باره این شخصیت برجسته به چشم می خورد.

چند سال پیش بعضی از دوستان یادآور شدند تا در مورد شخصیت توانمند عمر بن عبدالعزیز کتابی را تألیف یا ترجمه نمایم که در این فکر به مجموعه رسائلی از استاد محمد صدیق منشاوی برخوردم که زندگی هر یک از خلفاء راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم) و نیز شرح زندگی عمر بن عبدالعزیز در قالب قصه هایی کوتاه تحت عنوان: ۱۰۱ قصه ترسیم نموده است.

لذا این رساله ها مورد توجه اینجانب قرار گرفت و در نظرم بسیار سودمند گردید و این شد که به توفیق خدا به ترجمه این چند کتاب مبادرت ورزیدم.

یکی از ویژگیهای این کتاب ها این است که بطور مختصر و جذاب و قصه های شیرین نوشته شده که در نوع خود یک ابتکاری جدید است.

اما در مقدمه مناسب دیدم که شخصیت این بزرگوار را از لابلای سخنان بزرگان و پیشوایان دین مورد بررسی قرار دهم بنابراین اقوال این بزرگواران را از کتابی تحت عنوان : عمر بن عبدالعزیز خامس الخلفاء الراشدین تألیف «عبدالستار الشیخ» نقل می نمایم.

* من بعد از پیامبر پشت سر کسی نماز نخواندم که نمازش بیشتر به نماز پیامبر مشابهت داشته باشد مثل نماز پشت سر این امام شما (عمر بن عبدالعزیز) (امام انس بن مالک)

* خلفاء راشدین پنج کس بودند : ابوبکر، عمر، عثمان، علی و عمر بن عبدالعزیز. (امام شافعی و سفیان ثوری)

* روایت شده است که خداوند در هر صد سال کسی را مبعوث می کند که دین را برای امت تجدید نماید. طبق بررسی ما آن مجدد در صد سال اول عمر بن عبدالعزیز است. (امام احمد بن حنبل)

* هر قومی یک شخصیت نجیب و ممتاز دارد و آن شخصیت در بنی امیه عمر بن عبدالعزیز بود و خداوند او را روز قیامت به تنهایی یک امت حشر می کند. (امام محمد باقر)

* در کلیات سعدی (شاعر معروف ایران) نیز از شخصیت عمر بن عبدالعزیز چنین یاد شده است:

یکی از بزرگان اهل تمیز	حکایت کند زابن عبدالعزیز
که بودش نگینی در انگشتی	فرومانده در قیمتش مشتری
بشب گفתי از جرم گیتی فروز	دری بود از دوشنایی چو روز
قضا را در آمد یکی خشکسال	که شد بدر سیمای مردم هلال
چو در مردم آرام و قوت ندید	خود آسوده بودن مروت ندید
چو بیند کسی زهر در کام خلق	کی اش بگذرد آب نوشین بحلق؟
بفرمود و بفروختندش بسیم	که رحم آمدش بر فقیر و یتیم
بیك هفته نقدش بتاراج داد	بدرویش و مسکین و محتاج داد
فتادند در وی ملامت کنان	که دیگر بدستس نیاید چنان
شنیدم که می گفت و باران دمع	فرو میدویدش بعارض چو شمع

که زشتست پیرایه بر شهریار دل شهری از ناتوانی فکار
 مرا شاید انگشتی بی نگین نشاید دل خلقی اندوهگین
 خنک آنکه آسایش مرد و زن گزیند بر آرایش خویشان
 نکردند رغبت هنر پروران بشادی خویش از غم دیگران^۱

و در آخر از خوانندگان محترم التماس دعا دارم.

نورمحمد نورمحمدی

^۱ - کلیات سعدی [بوستان] ص ۲۲۴ چاپ دوم انتشارات امیرکبیر سال ۱۳۵۶.

آغاز سخن:

امیرمؤمنان و پنجمین خلیفه راشد، عمر بن عبدالعزیز اموی، نوه ی سیدنا عمر بن خطاب قرشی امامی عادل و خلیفه ای فاضل، در سال ۶۱ هجری در مدینه منوره متولد شد. ولادتش باعث نور و روشنایی برای مسلمین گردید، در خانواده ای مرفه و ثروتمند پرورش یافت، قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را حفظ نمود، با زبانی فصیح و بیانی شیوا پرورش یافت، و به فراگیری علوم دینی مشغول گردید، به بردباری و گذشت و سجایای اخلاقی و سخاوت شهرت فراوان داشت، به خدا نزدیک بود و کارهایش را با تدبیر و سنجیده انجام می داد.

چند روز پس از وفات پدر، عمویش او را با خود به شام برد، و با دختر عمویش (دختر عبدالملک بن مروان) ازدواج نمود و از او صاحب فرزندان پسر و دختری گردید، در زمان خلافت ولید، امارت مدینه منوره را به عهده داشت، اقشار مختلف مردم او را دوست داشتند، و او نیز آنها را دوست می داشت شیفته ی انسان های وارسته و پرهیزگار بود، عدالت را بین مردم رواج داد و سنت پیامبر را اعمال میکرد. سلیمان بن عبدالملک در دوران خلافتش او را به عنوان وزیر و مشاور لایق خود انتخاب نمود، و نیز در آخرین روزهای زندگی دستور جانشینی عمر بن عبدالعزیز را به عنوان خلیفه مسلمین صادر کرد، عمر بن عبدالعزیز اداره مملکتش را براساس ایمان و فرامین دین آغاز نمود و درهای دارالخلافة را برای همه ی مراجعه کنندگان گشود و به مساکین کمک می کرد.

او خود را خادم مردم می دانست و به احکام شریعت پایبند بود. تجملات و مظاهر ثروت و پول داری را رها کرد و روش زهاد و اولیاء خدا را پیش گرفت تا جایی که جسمش لاغر و رنگش

دگرگون وجته اش ضعیف شده بود و چیزی جز پوست بر استخوان
برایش نمانده بود.

در بدو خلافتش همه افراد بیمناک را امان داد و همه نوع
انسان های پیاده و سواره و مسلمان و پارسا در امان گشتند، عدالت
در بین مردم به اوج رسید و همه رؤسا و مدیران، صادق و عادل
شدند.

او همه فضائل و شمائل را در خود جمع کرده بود و به اصلاح
نفس خود می کوشید و با تمرین اخلاقش را گرانها و مقاوم نمود،
از دنیا گریزان و متوجه آخرت بود، در دوران خلافتش گوسفند در
کنار گرگ می چرید و افراد ظالم و دروغگو از دولتش برکنار
شدند.

قیافه ای زیبا داشت و کمتر لب به سخن می گشود، فقرا را بی
نیاز گردانید و اغنیاء نیز از لطفش محروم نبودند، مال و ثروت کم
داشت اما قناعت قلبی اش زیاد بود لباس هایش وصله دار بود چون
به آخرت و ثواب توجه اش زیادداشت، زیاد گریه می کرد.
سختی فراوان بود، صورت و سیرتی زیبا داشت.

در سال ۱۰۱ هجری مسموم گردید و روح شهیدش به آسمان پرواز کرد.

در « دیر سمعان » شام (سوریه) به خاک سپرده شد و قلب همه را مملو از غم و اندوه گذاشت.

علماء و امراء زیادی در تشیع پیکر مبارکش شرکت داشتند و بر جنازه اش نماز گزاردند. پاک است خدایی که بقا از آن اوست.

محمد صدیق منشاوی